

Submit Date: 21 January 2026
Revise Date: 23 May 2026
Accept Date: 30 May 2026
Initial Publish: 27 July 2026
Final Publish: 22 December 2027

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

A Comparative Study of the Foundations and Rules of Family Law in Iran and England

Ahmad Shamsi¹, Davood Nasiran^{2*}, Reza Soltani²

1. Ph.D. Student, Department of Private Law, Na.C., Islamic Azad University, Najafabad, Iran

2. Department of Law, Na.C., Islamic Azad University, Najafabad, Iran

* Corresponding Author's Email: dawoodnassiran1358@iau.ac.ir

ABSTRACT

A comparative study of family law in Iran and England, particularly in analyzing the dialectical relationship between theoretical foundations and practical rules, holds a distinguished position in comparative legal studies. The significance of this subject lies not merely in the fundamental differences between the legal sources of the two countries, but also in its direct impact on the normative, social, cultural, and even economic structures of societies. The Iranian legal system, relying on Imami jurisprudence and Sharia principles, has consolidated family rules within the framework of the Civil Code, the Family Protection Law, and judicial practices. Within this framework, institutions such as marriage, divorce, child custody, and inheritance are directly influenced by Sharia texts and jurisprudential teachings, which has led to the formation of a relatively stable, tradition-oriented, and less flexible framework for regulating family relations. By contrast, family law in England is founded on the Common Law system and Acts of Parliament and, rather than being based on religious foundations, is grounded in customary and secular principles as well as modern social values such as gender equality, individual freedom, and the protection of children's rights. Through judicial precedents and flexibility in the interpretation of legal rules, this system has been able to adapt itself to contemporary social and cultural developments. Thus, the rules concerning marriage, divorce, custody, and the division of property are less a reflection of fixed texts than a product of customary justice and the state's protective policies. This study, using an analytical-critical and comparative approach, examines how theoretical foundations influence practical rules in the two legal systems and shows that although both systems share significant commonalities in protecting the institution of the family and safeguarding children's rights, differences in legal foundations and sources have resulted in considerable divergences in methods of implementation and practical outcomes. The findings indicate that the Iranian legal system, due to its strong dependence on Sharia foundations, has less capacity for flexibility in response to social changes, whereas the English legal system, relying on custom and judicial precedents, has been able to respond to the changing needs of society. Finally, by offering proposals for reforming and improving family laws in Iran, this article emphasizes the necessity of adopting a comparative perspective in the development of family law. Such an approach can, while preserving cultural and religious values, provide the basis for enhancing social justice, increasing the efficiency of the legal system, and achieving greater alignment with international standards.

Keywords: foundations, rules, law, family, Iran, England, marriage, divorce

How to cite: Shamsi, A., Nasiran, D., & Soltani, R. (2027). A Comparative Study of the Foundations and Rules of Family Law in Iran and England. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 5(5), 1-19.



تاریخ ارسال: ۱ بهمن ۱۴۰۴
تاریخ بازنگری: ۲ خرداد ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۹ خرداد ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۵ مرداد ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ دی ۱۴۰۶

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقه

بررسی تطبیقی مبانی و احکام حقوق خانواده ایران و انگلستان

احمد شمس^۱، داود نصیران^۲، رضا سلطانی^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه حقوق خصوصی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

۲. گروه حقوق، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: dawoodnassiran1358@iau.ac.ir

چکیده

بررسی تطبیقی حقوق خانواده میان ایران و انگلستان، به‌ویژه در تحلیل رابطه دیالکتیکی میان مبانی نظری و احکام عملی، از جایگاه ممتاز در مطالعات حقوقی تطبیقی برخوردار است. اهمیت این موضوع نه صرفاً به دلیل تفاوت‌های بنیادین در منابع حقوقی دو کشور، بلکه به سبب تأثیر مستقیم آن بر ساختارهای هنجاری، اجتماعی، فرهنگی و حتی اقتصادی جوامع بازمی‌گردد. نظام حقوقی ایران، با اتکاء بر فقه امامیه و اصول شرعی، قواعد خانواده را در قالب قانون مدنی، قانون حمایت خانواده و رویه‌های قضایی تثبیت کرده است. در این چارچوب، نهادهایی چون نکاح، طلاق، حضانت و ارث، مستقیماً متأثر از نصوص شرعی و آموزه‌های فقهی‌اند و همین امر موجب شکل‌گیری چارچوبی نسبتاً ثابت، سنت‌محور و کمتر انعطاف‌پذیر در تنظیم روابط خانوادگی شده است. در مقابل، حقوق خانواده در انگلستان بر بنیان نظام Common Law و قوانین مصوب پارلمان استوار است و بیش از آنکه متکی بر مبانی دینی باشد، بر اصول عرفی، سکولار و ارزش‌های اجتماعی نوین مانند برابری جنسیتی، آزادی فردی و حمایت از حقوق کودک بنا گردیده است. این نظام، با بهره‌گیری از رویه‌های قضایی و انعطاف‌پذیری در تفسیر قواعد، توانسته است خود را با تحولات اجتماعی و فرهنگی معاصر هماهنگ سازد؛ بدین‌سان، قواعد مربوط به ازدواج، طلاق، حضانت و تقسیم اموال، بیش از آنکه بازتاب نصوص ثابت باشند، محصول عدالت عرفی و سیاست‌های حمایتی دولت‌اند. این پژوهش با رویکرد تحلیلی - انتقادی و تطبیقی، به واکاوی چگونگی تأثیر مبانی نظری بر احکام عملی در دو نظام حقوقی می‌پردازد و نشان می‌دهد که هرچند هر دو نظام در حمایت از نهاد خانواده و صیانت از حقوق کودک دارای اشتراکات قابل توجهی هستند، تفاوت در مبانی و منابع حقوقی موجب بروز اختلافات چشمگیر در شیوه‌های اجرا و نتایج عملی شده است. یافته‌های تحقیق بیانگر آن است که نظام حقوقی ایران، به دلیل وابستگی شدید به مبانی شرعی، کمتر امکان انعطاف در برابر تحولات اجتماعی را دارد؛ در حالی که نظام حقوقی انگلستان با اتکا بر عرف و رویه‌های قضایی، توانسته است پاسخگویی نیازهای متغیر جامعه باشد در پایان، این مقاله با ارائه پیشنهادهایی برای اصلاح و بهبود قوانین خانواده در ایران، بر ضرورت بهره‌گیری از نگاه تطبیقی در توسعه حقوق خانواده تأکید می‌کند. چنین رویکردی می‌تواند ضمن حفظ ارزش‌های فرهنگی و دینی، زمینه ارتقای عدالت اجتماعی، افزایش کارآمدی نظام حقوقی و همسویی بیشتر با استانداردهای بین‌المللی را فراهم آورد.

کلیدواژگان: مبانی، احکام، حقوق، خانواده، ایران، انگلیس، ازدواج، طلاق

نحوه استناددهی: شمس، احمد، نصیران، داود، و سلطانی، رضا. (۱۴۰۶). بررسی تطبیقی مبانی و احکام حقوق خانواده ایران و انگلستان. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۵(۵)، ۱۹-۱.

مقدمه

خانواده به عنوان بنیادی ترین نهاد اجتماعی، همواره در کانون توجه اندیشمندان، فیلسوفان و نظام‌های حقوقی قرار داشته است. اهمیت این نهاد نه تنها در پرورش و تربیت نسل آینده و انتقال ارزش‌های فرهنگی و اخلاقی به نسل‌های بعدی جلوه‌گر می‌شود، بلکه در ایجاد ثبات، انسجام و امنیت اجتماعی نیز نقشی بی‌بدیل ایفا می‌کند. از این منظر، حقوق خانواده به عنوان شاخه‌ای مستقل از حقوق خصوصی، وظیفه‌ای خطیر در تنظیم روابط میان اعضای خانواده و تضمین عدالت و نظم در این نهاد دارد (Freeman, 2012; Katouzian, 2019).

در نظام حقوقی ایران، حقوق خانواده ریشه در مبانی فقه امامیه دارد و آموزه‌های شرعی و دینی به طور مستقیم در تدوین قوانین مدنی و قانون حمایت خانواده انعکاس یافته‌اند. این مبانی بر اصولی چون عدالت، اخلاق، نظم عمومی و حمایت از نهاد خانواده تأکید دارند و احکام مربوط به ازدواج، طلاق، حضانت و نفقه بر پایه قواعد فقهی تنظیم شده‌اند (Shahidi, 2016; Shams, 2016). در مقابل، حقوق خانواده در انگلستان بر پایه نظام کامن‌لا و قوانین مصوب پارلمان شکل گرفته است؛ نظامی که بیشتر بر ارزش‌های عرفی، سکولار و اجتماعی نوین استوار بوده و اصولی چون آزادی فردی، برابری جنسیتی، حمایت از کودک و رعایت حقوق بشر در آن جایگاه ویژه‌ای دارند (Herring, 2021).

با توجه به این تفاوت‌های بنیادین، ضرورت انجام پژوهشی تحت عنوان «بررسی تطبیقی رابطه مبانی و احکام در حقوق خانواده ایران و انگلستان» آشکار می‌شود. این مقاله بر آن است تا نشان دهد چگونه تفاوت در مبانی نظری هر نظام حقوقی، به تفاوت در احکام عملی منجر می‌شود و این تفاوت‌ها چه تأثیری بر کارآمدی، عدالت و حمایت واقعی از اعضای خانواده دارند (Menski, 2006; Safaei, 2019).

هدف اصلی این مقاله، تحلیل رابطه میان مبانی نظری و احکام عملی در دو نظام حقوقی ایران و انگلستان است. پرسش محوری آن است که آیا تفاوت در مبانی، به تفاوت در احکام منجر می‌شود و این تفاوت‌ها چگونه بر عدالت و کارآمدی نظام حقوق خانواده اثرگذارند. این پرسش نه تنها جنبه نظری دارد، بلکه در عمل نیز می‌تواند راهگشای اصلاح قوانین و ارتقای کارآمدی نظام حقوق خانواده در ایران باشد (Hughes, 2017).

روش تحقیق در این مقاله، تطبیقی و تحلیلی است. ابتدا مبانی نظری حقوق خانواده در ایران و انگلستان بررسی می‌شود، سپس احکام و قواعد عملی در هر دو نظام تحلیل می‌گردد. در نهایت، با مقایسه تطبیقی، نقاط اشتراک و افتراق مشخص شده و پیشنهادهایی برای اصلاح و بهبود قوانین ایران ارائه خواهد شد. بدین ترتیب، مقاله حاضر با عنوان «بررسی تطبیقی رابطه مبانی و احکام در حقوق خانواده ایران و انگلستان» می‌تواند به قانون‌گذاران، قضات و پژوهشگران کمک کند تا با بهره‌گیری از تجربه‌های نظام‌های حقوقی دیگر، مسیر ارتقای عدالت و کارآمدی در حقوق خانواده ایران را هموار سازند (Cretney, 2003; Emami, 2013).

مبانی نظری حقوق خانواده در ایران

حقوق خانواده در نظام حقوقی ایران، واجد بنیانی عمیق در فقه امامیه و آموزه‌های شریعت اسلامی است؛ به گونه‌ای که می‌توان آن را تجلی مستقیم اصول دینی در عرصه حقوق خصوصی دانست. مواد قانون مدنی و قانون حمایت خانواده، به ویژه در حوزه نکاح، طلاق، حضانت و ارث، انعکاس صریح این مبانی‌اند و نشان می‌دهند که حقوق خانواده در ایران نه صرفاً یک مجموعه قواعد قراردادی، بلکه نظامی هنجاری مبتنی بر عدالت الهی و مصالح اجتماعی است (Freeman, 2019; Katouzian, 2012).

قرآن کریم، به عنوان منبع اصیل و بنیادین حقوق اسلامی، چارچوب کلی روابط خانوادگی را ترسیم کرده و قواعد الزام آور را با فلسفه اخلاقی و اجتماعی درهم آمیخته است. آیات مربوط به ازدواج، طلاق، نفقه و ارث، نه تنها واجد بار حقوقی اند، بلکه مبانی هنجاری و اخلاقی خانواده را نیز بیان می کنند. برای نمونه:

ازدواج: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ» (نور/۳۲) که ازدواج را به مثابه ابزار صیانت از عفت عمومی و سلامت اجتماعی معرفی می کند (Tabatabaei, 1995).

طلاق: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ» (بقره/۲۲۹) که طلاق را در چارچوب عدالت و حسن معاشرت تنظیم می نماید (Katouzian, 2012).

ارث: «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» (نساء/۱۱) که سهم ارث را بر مبنای مسئولیت های اقتصادی مردان مقرر می دارد (Shahidi, 2016).

سنت پیامبر و روایات اهل بیت (ع)

سنت پیامبر اسلام و روایات اهل بیت (ع)، به عنوان منابع تبیینی و تکمیلی، جزئیات روابط خانوادگی را روشن ساخته اند. توصیه های پیامبر درباره حسن معاشرت با زنان و تأکید بر رعایت حقوق آنان، نمونه ای بارز از تأثیر سنت در تنظیم روابط خانوادگی است (Shams, 2016).

فقه امامیه

فقه امامیه، با اتکاء به اجتهاد مستمر فقها، چارچوبی دقیق و پویا برای تنظیم روابط خانوادگی فراهم آورده است. ویژگی بارز این فقه، قابلیت انطباق با شرایط اجتماعی و مقتضیات زمان است؛ به گونه ای که در موضوعاتی چون طلاق قضایی، فقها با لحاظ مصالح اجتماعی و اصل عدالت، راهکارهایی حمایتی برای زنان ارائه داده اند (Safaei, 2019; Shams, 2016).

فلسفه حقوق خانواده در ایران

فلسفه حقوق خانواده در ایران، بر آموزه های اسلامی و مبانی فقهی استوار است و هدف اصلی آن صیانت از نهاد خانواده، تحقق عدالت و اخلاق، و تأمین مصالح اجتماعی می باشد. این فلسفه نه تنها در قوانین مدنی و مقررات خانواده انعکاس یافته، بلکه در رویه قضایی و سیاست های اجتماعی نیز حضوری پررنگ دارد (Emami, 2013; Freeman, 2019).

حفظ کیان خانواده

خانواده در اندیشه اسلامی به مثابه «سلول بنیادین جامعه» تلقی می شود؛ یعنی کوچک ترین واحد اجتماعی که سلامت و پایداری آن بر کل جامعه اثرگذار است. قوانین خانواده در ایران با هدف جلوگیری از فروپاشی خانواده و حمایت از ثبات آن تدوین شده اند. برای نمونه:

محدودیت های قانونی در طلاق: طلاق تنها با رعایت تشریفات خاص و ثبت رسمی امکان پذیر است تا از سوءاستفاده و بی نظمی اجتماعی جلوگیری شود (Katouzian, 2012).

تشویق به ازدواج: مقررات مربوط به مهریه، نفقه و حمایت های قانونی از زن و فرزند، در راستای تقویت بنیان خانواده و کاهش آسیب های اجتماعی است (Shahidi, 2016).

عدالت و اخلاق

عدالت در روابط خانوادگی، اصل محوری و غیرقابل چشم پوشی است. در کنار عدالت، اخلاق اسلامی مانند وفاداری، احترام متقابل، مسئولیت پذیری و حسن معاشرت، مکمل و ضامن اجرای صحیح عدالت هستند. برای نمونه:

نفقه: الزام شوهر به پرداخت نفقه، نه تنها یک تکلیف حقوقی، بلکه یک وظیفه اخلاقی و انسانی است که نشان دهنده مسئولیت پذیری مرد در قبال خانواده است (Emami, 2013).

مستقیماً از نصوص فقهی اقتباس شده و قانون مدنی آن‌ها را با اندکی تعدیل وارد نظام حقوقی کرده است (Safaei, 2019; Shahidi, 2016). بدین ترتیب، ازدواج در ایران واجد کارکردی فراتر از یک رابطه قراردادی صرف بوده و به مثابه ابزار صیانت از عفت عمومی و انسجام اجتماعی عمل می‌کند.

طلاق

طلاق در نظام حقوقی ایران، بر مبنای فقه امامیه، در ید مرد قرار دارد و اختیار اصلی انحلال نکاح به وی اعطا شده است. این مبنا، ریشه در نصوص فقهی دارد که طلاق را به عنوان یک حق شرعی مردان معرفی کرده‌اند (Emami, 2013; Hughes, 2017). با این حال، قانون‌گذار در راستای تحقق عدالت و حمایت از حقوق زنان، اصلاحاتی را اعمال کرده است؛ از جمله الزام به ثبت رسمی طلاق، پرداخت حقوق مالی زن (مهریه، نفقه، اجرت‌المثل) و مراجعه به دادگاه (Cretney, 2003). افزون بر این، پذیرش طلاق به درخواست زن در مواردی چون عسر و حرج، نشان‌دهنده تلاش برای انطباق قواعد فقهی با مقتضیات اجتماعی و حمایت از زنان در شرایط خاص است (Freeman, 2019). بنابراین، طلاق در ایران نمونه‌ای بارز از تأثیر مبانی فقهی بر احکام عملی است که در عین حفظ اصول سنتی، به تدریج با اصلاحات حمایتی تکمیل شده است.

حضانة و ولایت

تفکیک میان حضانة و ولایت در حقوق ایران، انعکاس مستقیم مبانی فقهی است. حضانة به معنای نگهداری و مراقبت روزمره از کودک، تا سنین مشخص (۷ سال برای مادر) به زن سپرده می‌شود؛ حکمی که بر پایه مصلحت کودک و نصوص فقهی شکل گرفته است (Safaei, 2019). در مقابل، ولایت به معنای تصمیم‌گیری‌های کلان در امور مالی و تربیتی کودک، عمدتاً در اختیار پدر یا جد پدری باقی می‌ماند. این حکم، مبتنی بر تلقی ولایت به عنوان حق و تکلیف شرعی مردان است (Shams,

حسن معاشرت: ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی ایران، زن و شوهر را ملزم به حسن معاشرت کرده است؛ این ماده بازتابی از اخلاق اسلامی در روابط خانوادگی است (Safaei, 2019).

نظم عمومی و مصالح اجتماعی

خانواده صرفاً یک رابطه خصوصی میان زن و شوهر یا والدین و فرزندان نیست؛ بلکه نهادی اجتماعی است که بر نظم عمومی اثر مستقیم دارد. قوانین مربوط به حضانة و ولایت، علاوه بر منافع فردی، مصالح عمومی جامعه را نیز در نظر دارند. برای نمونه: ولایت پدر یا جد پدری بر کودک: این ولایت نه تنها برای حمایت از کودک، بلکه برای تضمین ثبات اجتماعی و جلوگیری از بی‌سرپرستی فرزندان است (Hughes, 2017).

حضانة: سپردن حضانة کودک به مادر تا سنین مشخص، در کنار ولایت پدر، نشان‌دهنده تلاش قانون برای ایجاد تعادل میان منافع فردی و مصالح اجتماعی است (Cretney, 2003). بدین ترتیب، فلسفه نظم عمومی در حقوق خانواده ایران، تضمین‌کننده همزمان حقوق فردی اعضای خانواده و مصالح کلان جامعه است.

تأثیر مبانی بر احکام در حقوق خانواده ایران

ازدواج

ماهیت عقد نکاح در نظام حقوقی ایران، صرفاً به عنوان یک قرارداد مدنی قابل تحلیل نیست، بلکه واجد ماهیتی دوگانه است که از یک سو در قالب عقد شرعی و عبادی و از سوی دیگر به عنوان یک نهاد حقوقی - اجتماعی تجلی می‌یابد. این تلقی، شرایط صحت عقد را نه تنها تابع قواعد عمومی قراردادها، بلکه مقید به ضوابط فقهی و شرعی ساخته است؛ به گونه‌ای که ایجاب و قبول باید در قالب صیغه شرعی تحقق یابد و فقدان آن موجب بطلان عقد از حیث اعتبار قانونی و مشروعیت شرعی خواهد شد (Katouzian, 2012; Shams, 2016). آثار این مبنا در احکام ازدواج آشکار است؛ نهادهایی چون مهریه، نفقه و حق تمکین،

2016). چنین تفکیکی موجب شده است که حتی در صورت حضانت مادر، اختیارات اساسی همچنان در دست ولی قهری باقی بماند؛ امری که بازتابی از نگاه فقهی به نقش مرد در خانواده و جامعه است (Menski, 2006). این ساختار، نشان‌دهنده پیوند وثیق میان مبانی نظری و احکام عملی در حوزه حقوق کودک و خانواده است.

ارث

قواعد ارث در ایران، تقریباً بدون تغییر از فقه امامیه وارد قانون مدنی شده‌اند و بر نصوص قرآنی و روایات استوارند (Tabatabaei, 1995). یکی از جلوه‌های بارز تأثیر مبانی شرعی در این حوزه، تفاوت سهم ارث زن و مرد است؛ به گونه‌ای که سهم پسر دو برابر دختر مقرر شده است. این تفاوت، ناشی از مبانی فقهی درباره مسئولیت‌های مالی مردان در خانواده است (Herring, 2021; Shahidi, 2016). آثار اجتماعی این مبنا نیز قابل توجه است؛ زیرا قواعد ارث در ایران کمتر تحت تأثیر اصلاحات مدنی قرار گرفته و همچنان تفاوت‌های جنسیتی در آن مشهود باقی مانده است (Freeman, 2019). بدین ترتیب، ارث در ایران نمونه‌ای از استمرار مبانی شرعی در احکام عملی است که علی‌رغم تحولات اجتماعی، همچنان بر نصوص فقهی استوار باقی مانده است.

مبانی نظری حقوق خانواده در انگلستان

حقوق خانواده در انگلستان، برخلاف نظام حقوقی ایران که بنیان‌های آن به‌طور گسترده بر منابع فقهی و مذهبی استوار است، بر شالوده‌ای عرفی، سکولار و اجتماعی بنا شده است. این تفاوت بنیادین، نه تنها در سطح نظری، بلکه در احکام عملی نیز انعکاس یافته و یکی از مهم‌ترین وجوه تمایز میان دو نظام حقوقی محسوب می‌شود (Freeman, 2019; Herring, 2021).

مبانی عرفی و تاریخی

الف) کامن‌لا

کامن‌لا به‌عنوان ستون فقرات نظام حقوقی انگلستان، مجموعه‌ای از قواعدی است که از رهگذر رویه‌های قضایی و آرای دادگاه‌ها در طول قرون شکل گرفته و به‌تدریج به قواعد الزام‌آور و هنجاری بدل شده است (Cretney, 2003; Hughes, 2017). این نظام، به‌جای اتکای صرف بر قوانین مدون، بر سوابق قضایی و اصول انصاف (Equity) تکیه دارد و بدین‌سان، حقوق خانواده در انگلستان واجد ماهیتی پویا و انعطاف‌پذیر گردیده است. دادگاه‌ها با صدور آرای متعدد در زمینه ازدواج، طلاق، حضانت فرزندان و ارث، چارچوبی عرفی برای تنظیم روابط خانوادگی ایجاد کرده‌اند که به‌مرور زمان، مبانی بسیاری از مقررات خانواده در این کشور شده است (Menski, 2006). ویژگی بارز کامن‌لا، قابلیت انطباق با شرایط اجتماعی جدید است؛ به همین دلیل، حقوق خانواده در انگلستان توانسته همگام با تحولات اجتماعی و فرهنگی تغییر کند، بدون آنکه نیازمند اصلاحات گسترده و فوری در قوانین پارلمانی باشد (Freeman, 2019).

ب) تأثیر کلیسا

نقش تاریخی کلیسای انگلستان (Church of England) در تنظیم روابط خانوادگی، به‌ویژه در سده‌های گذشته، غیرقابل انکار است. ازدواج به‌عنوان یک آیین مذهبی تحت نظارت کلیسا انجام می‌گرفت و دعاوی مربوط به طلاق یا فسخ نکاح نیز در دادگاه‌های کلیسایی رسیدگی می‌شد (Cretney, 2003). با گذر زمان و به‌ویژه پس از قرن نوزدهم، جامعه انگلستان به سمت سکولاریزه شدن حرکت کرد؛ نقش کلیسا در امور حقوقی کاهش یافت و صلاحیت دعاوی خانوادگی به دادگاه‌های عرفی و سپس دادگاه‌های تخصصی خانواده منتقل گردید (Hughes, 2017). هرچند نفوذ مستقیم کلیسا در حقوق خانواده امروز بسیار محدود است، اما برخی مفاهیم و سنت‌های تاریخی همچنان در فرهنگ حقوقی انگلستان باقی مانده‌اند. برای نمونه، ازدواج مذهبی هنوز

برابری جنسیتی

یکی از اهداف محوری حقوق خانواده در انگلستان، رفع تبعیض‌های تاریخی میان زن و مرد و تحقق عدالت جنسیتی است. قوانین مربوط به ازدواج، طلاق، حضانت و تقسیم اموال بر پایه اصل برابری تنظیم شده‌اند و هیچ‌یک از طرفین صرفاً به دلیل جنسیت از امتیاز یا محدودیت خاصی برخوردار نیستند (Freeman, 2019). دادگاه‌ها نیز در تفسیر قوانین، رویکردی مبتنی بر عدالت جنسیتی اتخاذ کرده و تلاش می‌کنند نقش‌های سنتی و کلیشه‌ای را در روابط خانوادگی کاهش دهند (Herring, 2021). این اصل، با جنبش‌های حقوق زنان در قرن بیستم تقویت شد و امروز به‌عنوان یکی از ستون‌های فلسفه حقوق خانواده شناخته می‌شود. در واقع، برابری جنسیتی در انگلستان نه تنها یک اصل قانونی، بلکه یک ارزش اجتماعی - فرهنگی است که در رویه‌های قضایی و دکترین حقوقی انعکاس یافته است (Menski, 2006).

حمایت از کودک

در نظام حقوقی انگلستان، کودک به‌عنوان فردی مستقل با حقوق ویژه تلقی می‌شود و اصل «منافع عالیه کودک» (Best Interests of the Child) محور تصمیم‌گیری‌های قضایی و اداری است (Hughes, 2017). قوانین متعدد در زمینه حضانت، فرزندخواندگی، حمایت مالی و مراقبت از کودک تدوین شده‌اند تا از آسیب‌پذیری او در شرایط اختلافات خانوادگی جلوگیری شود (Cretney, 2003). دادگاه‌ها هنگام صدور حکم در دعاوی مربوط به حضانت یا ملاقات، همواره منافع کودک را بر خواسته‌های والدین مقدم می‌دانند؛ رویکردی که نشان‌دهنده توجه فلسفه حقوق خانواده انگلستان به آینده جامعه و ضرورت پرورش نسل جدید در محیطی امن و عادلانه است (Freeman, 2019). این اصل، بازتابی از نگرش حقوقی مدرن به کودک به‌عنوان

به‌عنوان یکی از اشکال معتبر ازدواج شناخته می‌شود، هرچند در کنار آن ازدواج مدنی نیز جایگاه قانونی دارد (Herring, 2021).

فلسفه حقوق خانواده در انگلستان

حقوق خانواده در انگلستان، برخلاف نظام حقوقی ایران که بر مبانی فقهی و آموزه‌های شریعت اسلامی استوار است، بر شالوده‌ای عرفی، سکولار و اجتماعی بنا گردیده و در پرتو سنت‌های لیبرالی، اصول عدالت اجتماعی و حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر تکامل یافته است. این فلسفه نه تنها در قوانین مصوب پارلمان، بلکه در رویه‌های قضایی و دکترین حقوقی انعکاس یافته و به‌عنوان چارچوب نظری حاکم بر روابط خانوادگی عمل می‌کند (Freeman, 2019; Herring, 2021). در واقع، فلسفه حقوق خانواده در انگلستان را می‌توان تلفیقی از ارزش‌های فردگرایانه، برابری‌خواهانه و حمایت‌گرایانه دانست که در تعامل با تحولات اجتماعی و فرهنگی، به‌صورت مستمر بازتفسیر و بازسازی می‌شود.

آزادی فردی

آزادی فردی به‌عنوان یکی از ارزش‌های بنیادین نظام حقوقی انگلستان، در حوزه خانواده نیز جایگاهی ممتاز دارد. افراد در انتخاب همسر، نحوه زیست مشترک، تصمیم‌گیری درباره فرزندآوری و حتی جدایی از یکدیگر، از حق تعیین سرنوشت برخوردارند؛ حقی که ریشه در سنت لیبرالی حقوق انگلستان دارد و بر استقلال فردی و حق انتخاب آزادانه تأکید می‌کند (Cretney, 2003). دادگاه‌ها در رسیدگی به دعاوی خانوادگی، همواره در تلاش‌اند میان آزادی انتخاب فردی و مصالح عمومی جامعه توازن برقرار سازند؛ بدین معنا که آزادی فردی مطلق تلقی نمی‌شود، بلکه در پرتو نظم عمومی و مصلحت اجتماعی محدود می‌گردد (Hughes, 2017). این اصل، بازتابی از فلسفه لیبرالیسم حقوقی است که در قرون اخیر، به‌ویژه پس از تحولات اجتماعی قرن بیستم، در نظام حقوق خانواده انگلستان تثبیت شده است.

سوژه‌ای مستقل و دارای حقوق ذاتی است که باید در برابر منافع متعارض والدین و جامعه مورد حمایت قرار گیرد.

تأثیر مبانی بر احکام در حقوق خانواده انگلستان

ازدواج

ازدواج در نظام حقوقی انگلستان واجد دو صورت مدنی (*Civil Marriage*) و مذهبی (*Religious Marriage*) است؛ هر دو شکل، بر اصل بنیادین رضایت آزادانه و آگاهانه طرفین مبتنی‌اند. قانون، ازدواج را نه صرفاً یک قرارداد خصوصی، بلکه نهادی اجتماعی - حقوقی تلقی می‌کند که آثار گسترده‌ای در حوزه‌های اخلاقی، اقتصادی و اجتماعی دارد (*Freeman, 2019; Herring, 2021*). بدین‌سان، علاوه بر ثبت رسمی، رعایت شرایطی چون اهلیت حقوقی، فقدان موانع قانونی نظیر ازدواج قبلی معتبر یا قرابت نسبی نزدیک، و اجرای تشریفات مقرر الزامی است (*Cretney, 2003*). این مبانی نشان می‌دهد که حقوق خانواده انگلستان، ازدواج را بر پایه اراده و آزادی فردی بنا کرده و آن را با نظم عمومی و مصالح اجتماعی پیوند می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که ازدواج واجد کارکردی دوگانه است: از یک‌سو تحقق آزادی فردی در انتخاب شریک زندگی و از سوی دیگر تضمین ثبات اجتماعی و حمایت از نهاد خانواده.

طلاق

طلاق در انگلستان، بر اساس قانون «طلاق بدون تقصیر» (*No-fault Divorce*) و یا دلایل قانونی همچون ناسازگاری شدید، ترک زندگی مشترک یا رفتار غیرقابل تحمل امکان‌پذیر است (*Hughes, 2017*). در این فرآیند، اصل بنیادین بر برابری حقوقی زن و مرد استوار است و هیچ‌یک از طرفین بر دیگری برتری قانونی ندارد. در مواردی که توافق میان زوجین حاصل شود، دادگاه صرفاً نقش نظارتی ایفا می‌کند؛ اما در صورت اختلاف، دادگاه با توجه به مبانی عدالت، مصالح خانواده و کرامت انسانی تصمیم‌گیری می‌نماید (*Freeman, 2019*). این رویکرد نشان

می‌دهد که فلسفه حقوقی طلاق در انگلستان، مبتنی بر جلوگیری از استمرار روابط زیان‌بار و تضمین آزادی فردی در کنار حمایت از ساختار اجتماعی خانواده است؛ بدین معنا که طلاق نه به‌عنوان شکست فردی، بلکه به‌عنوان راهکاری حقوقی برای بازگرداندن تعادل و عدالت در روابط خانوادگی تلقی می‌شود.

حضانت

حضانت فرزند در حقوق انگلستان بر اساس اصل بنیادین «منافع عالی‌ه کودک» (*Best Interests of the Child*) تعیین می‌گردد؛ اصلی که معیار غالب و تعیین‌کننده در تمامی تصمیمات قضایی مرتبط با فرزندان است (*Cretney, 2003; Herring, 2021*). جنسیت والدین یا جایگاه اجتماعی آنان تأثیری در تصمیم‌گیری ندارد؛ بلکه عواملی چون سلامت جسمی و روانی کودک، توانایی والدین در تأمین نیازهای آموزشی و عاطفی، و ثبات محیط زندگی مورد توجه قرار می‌گیرد (*Freeman, 2019*). این مبنا نشان می‌دهد که حقوق خانواده انگلستان، حضانت را نه به‌عنوان حق والدین، بلکه به‌عنوان تکلیف حقوقی و اخلاقی در جهت حمایت از کودک تلقی می‌کند؛ بدین ترتیب، کودک به‌عنوان سوژه‌ای مستقل و دارای حقوق ذاتی شناخته می‌شود و تصمیمات قضایی در این حوزه، بیش از آنکه بر حقوق والدین مبتنی باشد، بر مصالح عالی‌ه کودک استوار است.

تقسیم دارایی‌ها

در صورت وقوع طلاق، تقسیم دارایی‌ها در انگلستان بر اساس اصول عدالت، انصاف و نیازهای طرفین انجام می‌شود (*Hughes, 2017*). دادگاه‌ها معمولاً در پی ایجاد تعادل اقتصادی میان زوجین هستند تا هیچ‌یک در وضعیت نا عادلانه یا محرومیت شدید قرار نگیرند. معیارهایی چون مدت زمان ازدواج، میزان مشارکت هر یک در زندگی مشترک (اعم از مشارکت مالی یا غیرمالی مانند تربیت فرزندان)، و نیازهای آتی طرفین در تصمیم‌گیری لحاظ می‌شود (*Freeman, 2019*). این مبانی نشان

می‌داند (Motahhari, 1979). این دیدگاه نشان می‌دهد که مهریه واجد کارکردی دوگانه است: از یک سو ابزار حمایت مالی و از سوی دیگر نماد احترام اجتماعی.

طلاق

طلاق در ایران، به موجب فقه امامیه، عمدتاً در اختیار مرد قرار دارد؛ لیکن زن نیز در شرایط خاص می‌تواند درخواست طلاق نماید. مواردی چون عسر و حرج، ترک انفاق یا نقض شروط ضمن عقد، مبنای حقوقی درخواست زن برای طلاق محسوب می‌شوند (Safaei, 2019). انواع طلاق شامل رجعی، بائن، خلع و مبارات است که هر یک آثار حقوقی متفاوتی دارند (Emami, 2013). قانون حمایت خانواده با ایجاد دادگاه‌های تخصصی و الزام به مشاوره پیش از طلاق، کوشیده است فرآیند انحلال نکاح را کنترل و از آسیب‌های اجتماعی بکاهد. مطهری در تحلیل فلسفه طلاق، آن را «ضرورتی اجتماعی برای جلوگیری از استمرار زندگی مشترک زیان‌بار» دانسته و تأکید می‌کند که «اسلام با پذیرش اصل طلاق، درصدد ایجاد تعادل میان آزادی فردی و مصالح اجتماعی است» (Motahhari, 1979). این تحلیل نشان می‌دهد که طلاق در ایران واجد کارکردی دوگانه است: از یک سو ابزار آزادی فردی و از سوی دیگر سازوکاری برای حفظ نظم اجتماعی.

حضانة

حضانة کودک در حقوق ایران تا هفت سالگی با مادر و پس از آن با پدر است؛ با این حال، دادگاه در صورت اختلاف، با توجه به مصلحت کودک تصمیم‌گیری می‌کند (Katouzian, 2012). ولایت قهری همچنان در اختیار پدر یا جد پدری باقی می‌ماند، حتی اگر حضانة با مادر باشد. در مواردی چون اعتیاد، فساد اخلاقی یا عدم توانایی والدین، دادگاه می‌تواند حضانة را به دیگری واگذار کند (Safaei, 2019). مطهری در این زمینه تأکید می‌کند که «ولایت پدر نه امتیاز شخصی، بلکه تکلیف شرعی و اجتماعی است که هدف آن صیانت از مصالح کودک و جامعه

می‌دهد که تقسیم داری‌ها در حقوق انگلستان صرفاً بر پایه مالکیت شکلی و صوری نیست، بلکه بر اساس عدالت توزیعی و حمایت از طرف ضعیف‌تر در رابطه خانوادگی صورت می‌گیرد؛ بدین معنا که فلسفه حقوقی تقسیم داری‌ها، بر بازتوزیع منصفانه منابع و تضمین برابری واقعی پس از انحلال نکاح استوار است (Menski, 2006).

احکام و قواعد عملی در حقوق خانواده ایران

حقوق خانواده در ایران، به مثابه شاخه‌ای از حقوق خصوصی، واجد ویژگی‌های منحصربه‌فردی است که آن را از سایر حوزه‌های حقوقی متمایز می‌سازد. این حوزه نه صرفاً مجموعه‌ای از قواعد قراردادی، بلکه نظامی هنجاری است که در بستر فقه امامیه و آموزه‌های شریعت اسلامی شکل گرفته و در قالب قانون مدنی و قانون حمایت خانواده تجلی یافته است. تحلیل قواعد عملی این حوزه نشان می‌دهد که قانون‌گذار ایرانی در تلاش بوده است میان سنت‌های شرعی و مقتضیات اجتماعی تعادل برقرار کند؛ اما این تعادل همواره با چالش‌های نظری و عملی مواجه بوده است (Katouzian, 2012; Safaei, 2019).

نکاح (ازدواج)

ازدواج در ایران واجد ماهیتی دوگانه است: از یک سو عقدی شرعی و عبادی محسوب می‌شود و از سوی دیگر نهادی حقوقی - اجتماعی با آثار الزام‌آور مدنی است. این دوگانگی موجب شده است که شرایط صحت نکاح نه تنها تابع قواعد عمومی قراردادها، بلکه مقید به ضوابط فقهی باشد؛ از جمله ایجاب و قبول صریح، اهلیت حقوقی (بلوغ، عقل و اختیار)، رضایت واقعی و فقدان موانع قانونی نظیر حرمت نسبی و سببی (Shahidi, 2016). مهریه به عنوان حق مالی زن، علاوه بر ضمانت اجرایی قضایی، واجد کارکرد نمادین در عرف اجتماعی ایران است. آیت‌الله مطهری در تحلیل فلسفه مهریه، آن را «نه صرفاً یک دین مالی، بلکه نشانه‌ای از تکریم زن و ابزاری برای ایجاد تعادل در روابط خانوادگی»

احکام و قواعد عملی در حقوق خانواده انگلستان

حقوق خانواده در انگلستان، به مثابه یکی از شاخه‌های پویا و تحول‌پذیر حقوق خصوصی، واجد ویژگی‌های خاصی است که آن را از نظام‌های حقوقی مبتنی بر شریعت اسلامی متمایز می‌سازد. این حوزه نه صرفاً مجموعه‌ای از قواعد قراردادی، بلکه نظامی هنجاری است که در بستر *Statutory Law* و *Case Law* شکل گرفته و بازتابی از تحولات اجتماعی، فرهنگی و ارزش‌های لیبرالی - سکولار جامعه انگلستان است (Freeman, 2019; Herring, 2021). تحلیل قواعد عملی این حوزه نشان می‌دهد که قانون‌گذار انگلیسی در تلاش بوده است میان آزادی‌های فردی، عدالت اجتماعی و حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر تعادل برقرار کند؛ اما این تعادل همواره با چالش‌های تفسیری و رویه‌ای مواجه بوده است.

ازدواج

ازدواج در انگلستان واجد دو صورت مدنی (*Civil Marriage*) و مذهبی (*Religious Marriage*) است. این دوگانگی نشان‌دهنده تلفیق سنت‌های تاریخی کلیسا با ارزش‌های سکولار مدرن است (Cretney, 2003). شرایط صحت ازدواج شامل رضایت آزادانه طرفین، اهلیت قانونی (سن قانونی و فقدان موانع مانند ازدواج قبلی معتبر یا قرابت نسبی نزدیک) و ثبت رسمی است؛ ازدواج بدون ثبت فاقد آثار حقوقی کامل خواهد بود (Hughes, 2017). برخلاف نظام حقوقی ایران که مهریه به‌عنوان حق مالی زن پیش‌بینی شده است، در انگلستان نهادی مشابه وجود ندارد؛ اما قراردادهای مالی پیش از ازدواج موسوم به *Prenuptial Agreements* به‌عنوان ابزار تنظیم روابط مالی پس از جدایی یا فوت اهمیت یافته‌اند. دادگاه‌ها در سال‌های اخیر، در صورت رعایت اصول عدالت و شفافیت، این قراردادها را معتبر دانسته و به آن‌ها ترتیب اثر می‌دهند (Freeman, 2019). این

می‌باشد» (Motahhari, 1979). این دیدگاه نشان می‌دهد که حضانت و ولایت در ایران واجد کارکردی دوگانه‌اند: از یک‌سو حمایت از کودک و از سوی دیگر تضمین نظم عمومی.

نفقه

نفقه شامل مسکن، خوراک، پوشاک، درمان و سایر نیازهای متعارف زن و فرزندان است. پرداخت نفقه بر عهده شوهر است و ترک آن می‌تواند موجب مسئولیت کیفری گردد (Emami, 2013). نفقه فرزندان نیز تا زمان بلوغ و توانایی مالی بر عهده پدر است و در صورت فوت وی، پرداخت نفقه بر عهده جد پدری یا از محل ترکه خواهد بود. مطهری در تحلیل فلسفه نفقه، آن را «نه صرفاً یک تکلیف حقوقی، بلکه مسئولیتی اخلاقی و انسانی» می‌داند که بر پایه اصل عدالت و حمایت از نهاد خانواده استوار است (Motahhari, 1979). این تحلیل نشان می‌دهد که نفقه واجد کارکردی دوگانه است: از یک‌سو ابزار حمایت مالی و از سوی دیگر سازوکاری برای تحقق عدالت اجتماعی.

ارث

قواعد ارث در ایران بر مبنای نصوص شرعی و فقه امامیه تنظیم شده‌اند (Tabatabaei, 1995). تفاوت‌های جنسیتی در سهم‌الارث مشهود است؛ پسر دو برابر دختر ارث می‌برد و زن از اموال غیرمنقول سهم نمی‌برد، بلکه از قیمت آن بهره‌مند می‌شود (Shahidi, 2016). مطهری در تحلیل فلسفه ارث، این تفاوت‌ها را «نه ناشی از تبعیض، بلکه مبتنی بر تقسیم مسئولیت‌های اقتصادی و اجتماعی میان زن و مرد» می‌داند؛ وی تأکید می‌کند که «اسلام با تعیین سهم بیشتر برای مرد، بار مالی خانواده را بر دوش او نهاده و در مقابل، زن را از تکالیف اقتصادی معاف ساخته است» (Motahhari, 1979). این تحلیل نشان می‌دهد که قواعد ارث در ایران واجد کارکردی دوگانه‌اند: از یک‌سو بازتاب مبانی شرعی و از سوی دیگر سازوکاری برای تحقق عدالت توزیعی در خانواده.

اخلاقی در جهت حمایت از کودک تلقی می‌کند (Freeman, 2019).

حمایت مالی و تقسیم دارایی‌ها

در صورت وقوع طلاق، دادگاه می‌تواند یکی از طرفین را ملزم به پرداخت حمایت مالی (Maintenance) برای همسر یا فرزندان کند. میزان و مدت این حمایت بر اساس توانایی مالی پرداخت‌کننده و نیازهای دریافت‌کننده تعیین می‌شود (Hughes, 2017). تقسیم دارایی‌ها پس از طلاق بر اساس اصل عدالت (Fairness) و نیازهای طرفین انجام می‌شود. برخلاف برخی نظام‌های حقوقی که تقسیم دارایی‌ها به صورت مساوی صورت می‌گیرد، در انگلستان دادگاه‌ها شرایط خاص هر پرونده را بررسی کرده و تصمیمی متناسب با وضعیت مالی و اجتماعی طرفین اتخاذ می‌کنند (Menski, 2006). این مبنا نشان می‌دهد که تقسیم دارایی‌ها در انگلستان نه صرفاً بر پایه مالکیت شکلی، بلکه بر اساس عدالت توزیعی و حمایت از طرف ضعیف‌تر در رابطه خانوادگی صورت می‌گیرد (Freeman, 2019).

ارث و وصیت

یکی از ویژگی‌های بارز نظام حقوقی انگلستان، اصل آزادی وصیت (Testamentary Freedom) است؛ افراد می‌توانند دارایی‌های خود را به هر شخص یا نهادی منتقل کنند و محدودیت‌های سخت‌گیرانه‌ای در این زمینه وجود ندارد (Cretney, 2003). در صورت نبود وصیت‌نامه معتبر، قوانین ارث قانونی (Intestacy Rules) اعمال می‌شوند که ترتیب وراثت را مشخص کرده و معمولاً همسر و فرزندان در اولویت قرار دارند (Herring, 2021). در مواردی که وصیت‌نامه مورد اعتراض قرار گیرد یا وراثت نسبت به تقسیم دارایی اختلاف داشته باشند، دادگاه‌ها با توجه به اصول عدالت و نیت متوفی تصمیم‌گیری می‌کنند (Freeman, 2019). این رویکرد

امر نشان‌دهنده پیوند ازدواج با اصل آزادی قراردادی و عدالت توزیعی در نظام حقوقی انگلستان است.

طلاق

طلاق در انگلستان یا بر اساس توافق طرفین (Divorce by Consent) و یا با حکم دادگاه (Judicial Divorce) انجام می‌شود. در هر دو حالت، دادگاه نقش نظارتی دارد تا از رعایت حقوق طرفین و کودکان اطمینان حاصل کند (Herring, 2021). دلایل طلاق شامل رفتار غیرقابل تحمل، جدایی طولانی‌مدت یا توافق مشترک زوجین است. اصل بنیادین در این فرآیند، برابری حقوقی زن و مرد در حق درخواست طلاق است؛ جنسیت هیچ نقشی در این حق ندارد و این امر بازتابی از اصل برابری حقوقی در نظام حقوقی انگلستان است (Menski, 2006). فلسفه حقوقی طلاق در انگلستان، مبتنی بر حفظ کرامت انسانی و جلوگیری از استمرار روابط زیان‌بار است؛ بدین معنا که طلاق نه به عنوان شکست فردی، بلکه به عنوان سازوکاری حقوقی برای بازگرداندن تعادل در روابط خانوادگی تلقی می‌شود (Freeman, 2019).

حضانة فرزندان

حضانة در انگلستان بر اساس اصل بنیادین «منافع عالیة کودک» (Best Interests of the Child) تعیین می‌شود؛ اصلی که معیار غالب در تمامی تصمیمات قضایی مرتبط با فرزندان است (Cretney, 2003). حضانة می‌تواند مشترک (Joint Custody) یا انحصاری (Sole Custody) باشد. در حضانة مشترک، هر دو والدین در تصمیم‌گیری‌های اساسی مربوط به کودک مشارکت دارند. دادگاه‌ها در تعیین حضانة، بی‌طرفی جنسیتی را رعایت کرده و صرفاً توانایی و شرایط هر یک در تأمین نیازهای کودک را ملاک قرار می‌دهند (Herring, 2021). این رویکرد نشان‌دهنده گذار از نگاه سنتی به حضانة به عنوان حق والدین، به نگاه مدرن است که حضانة را تکلیف حقوقی و

نشان‌دهنده تلفیق آزادی فردی با مصالح اجتماعی در نظام حقوقی انگلستان است.

تحلیل تطبیقی رابطه مبانی و احکام

نقاط اشتراک

بررسی تطبیقی نشان می‌دهد که هر دو نظام حقوقی، علی‌رغم تفاوت‌های بنیادین در مبانی، خانواده را به مثابه «سلول بنیادین جامعه» تلقی می‌کنند. در ایران، این نگاه ریشه در آموزه‌های دینی و نصوص شرعی دارد؛ خانواده نه تنها محل پرورش نسل آینده، بلکه ضامن استمرار ارزش‌های اسلامی و اخلاقی است (Motahhari, 1979; Katouzian, 2012). در انگلستان نیز خانواده به عنوان نهادی عرفی و اجتماعی شناخته می‌شود که ثبات اجتماعی و انتقال ارزش‌های فرهنگی را تضمین می‌کند (Freeman, 2019; Herring, 2021).

حمایت از کودک نیز نقطه اشتراک مهمی است. در ایران، این حمایت در قالب ولایت قهری پدر و جد پدری و حضانت مادر تا سنین مشخص نمود پیدا می‌کند (Safaei, 2019). در انگلستان، اصل «منافع عالیه کودک» (*Best Interests of the Child*) معیار اصلی تصمیم‌گیری قضایی است؛ دادگاه‌ها فارغ از جنسیت والدین، صرفاً بر اساس رفاه و آینده کودک تصمیم می‌گیرند (Cretney, 2003).

همچنین هر دو نظام با ایجاد دادگاه‌های تخصصی خانواده تلاش می‌کنند آثار منفی فروپاشی خانواده را کاهش دهند. در ایران، دادگاه خانواده با صلاحیت ویژه در رسیدگی به دعاوی خانوادگی تشکیل شده است (Emami, 2013). در انگلستان نیز *Family Court* با رویکردی تخصصی و مبتنی بر حمایت اجتماعی فعالیت می‌کند (Hughes, 2017).

نقاط افتراق

مبانی نظری: در ایران، مبانی حقوق خانواده بر فقه امامیه و نصوص شرعی استوار است؛ این مبانی الزام‌آور و غیرقابل تغییرند و هرگونه

اصلاح نیازمند اجتهاد یا تصویب قوانین جدید در چارچوب شرع است (Tabatabaei, 1995). شهید مطهری تأکید می‌کند که «حقوق خانواده در اسلام بر پایه مصالح واقعی و ثابت انسانی بنا شده است و تغییر آن بدون توجه به فلسفه وجودی احکام، موجب اختلال در عدالت اجتماعی خواهد شد» (Motahhari, 1979). در مقابل، در انگلستان مبانی بیشتر عرفی و اجتماعی‌اند؛ قوانین خانواده قابلیت تغییر و انطباق با تحولات اجتماعی دارند و پارلمان می‌تواند با توجه به نیازهای روز جامعه اصلاحات گسترده‌ای اعمال کند (Menski, 2006).

ازدواج: در ایران، ازدواج یک عقد شرعی محسوب می‌شود که شرایط خاصی مانند مهریه، ولایت پدر بر دختر و لزوم رعایت تشریفات شرعی دارد (Shahidi, 2016). در انگلستان، ازدواج یک قرارداد مدنی یا مذهبی است که بر رضایت آزادانه طرفین استوار است؛ مهریه جایگاهی ندارد و اصل بر توافق آزادانه و برابری طرفین است (Freeman, 2019).

طلاق: در ایران، اختیار طلاق عمدتاً در دست مرد است و زن تنها در شرایط خاص (مانند وجود شروط ضمن عقد یا اثبات عسر و حرج) می‌تواند درخواست طلاق کند (Safaei, 2019). در انگلستان، هر دو طرف حق برابر در درخواست طلاق دارند و دلایل متنوعی مانند ناسازگاری، خیانت یا جدایی طولانی مدت می‌تواند مبنای صدور حکم طلاق باشد (Herring, 2021).

حضانت: در ایران، حضانت تا سن مشخصی (معمولاً تا ۷ سالگی) با مادر است، اما ولایت قهری همچنان با پدر یا جد پدری باقی می‌ماند (Emami, 2013). در انگلستان، حضانت بر اساس منافع کودک تعیین می‌شود و جنسیت والدین نقشی در تصمیم‌گیری ندارد (Cretney, 2003).

ارث: در ایران، قواعد ارث کاملاً بر مبنای نصوص شرعی تنظیم شده‌اند و تفاوت‌های جنسیتی مشهود است؛ پسر دو برابر دختر ارث می‌برد و زن از اموال غیرمنقول سهم نمی‌برد، بلکه از قیمت

انگلستان: انعطاف‌پذیری قوانین خانواده موجب سازگاری بیشتر با تحولات اجتماعی شده است. این ویژگی امکان پاسخگویی سریع به نیازهای جامعه را فراهم کرده، اما گاه به تضعیف جایگاه سنتی خانواده انجامیده است. افزایش نرخ طلاق و کاهش اهمیت ازدواج مذهبی نمونه‌هایی از پیامدهای این انعطاف‌پذیری اند (Cretney, 2003; Hughes, 2017).

تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که مبانی نظری نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری و تحول احکام خانواده دارند. در ایران، مبانی شرعی موجب ثبات و حفظ هویت فرهنگی شده‌اند، اما انعطاف‌پذیری محدود قوانین گاه چالش‌هایی در عدالت جنسیتی و کارآمدی ایجاد می‌کند. در انگلستان، مبانی عرفی و اجتماعی امکان تغییر و انطباق سریع با تحولات اجتماعی را فراهم کرده‌اند، اما این انعطاف‌پذیری گاه به تضعیف جایگاه سنتی خانواده منجر شده است. بدین ترتیب، می‌توان گفت که هر دو نظام در تلاش‌اند میان ارزش‌های بنیادین و مقتضیات اجتماعی تعادل برقرار کنند، اما مسیرهای متفاوتی را برگزیده‌اند؛ مسیری که در ایران بر ثبات هنجاری و در انگلستان بر انعطاف اجتماعی استوار است.

نتیجه تحلیلی

مطالعه تطبیقی نشان می‌دهد که رابطه میان مبانی و احکام در حقوق خانواده ایران و انگلستان، رابطه‌ای دیالکتیکی و ساختاری است که نه تنها در سطح نظری، بلکه در عرصه کارکردهای عملی و اجتماعی نیز تجلی می‌یابد. در نظام حقوقی ایران، مبانی شرعی و فقهی به‌عنوان سرچشمه اصلی قواعد حقوق خانواده، موجب شکل‌گیری احکام ثابت، الزام‌آور و کمتر قابل تغییر شده‌اند؛ این ویژگی، ثبات و پیش‌بینی‌پذیری را برای روابط خانوادگی تضمین می‌کند، اما در عین حال، انعطاف‌پذیری نظام حقوقی را در مواجهه با تحولات اجتماعی و نیازهای نوین محدود می‌سازد (Katouzian, 2012; Shahidi, 2016). شهید مطهری در این زمینه تصریح می‌کند که «احکام خانواده در اسلام بر پایه

آن بهره‌مند می‌شود (Shahidi, 2016). مطهری این تفاوت را «نه ناشی از تبعیض، بلکه مبتنی بر تقسیم مسئولیت‌های اقتصادی میان زن و مرد» می‌داند (Motahhari, 1979). در انگلستان، اصل آزادی وصیت (Testamentary Freedom) حاکم است؛ فرد می‌تواند دارایی خود را به هر شخصی منتقل کند و محدودیت‌های شرعی وجود ندارد (Hughes, 2017).

تأثیر مبانی بر احکام

در ایران، مبانی شرعی موجب شده‌اند که احکام خانواده انعطاف‌پذیری کمتری داشته باشند. تغییر این احکام نیازمند اجتهاد یا اصلاحات قانونی پیچیده است و گاه با مقاومت اجتماعی و فرهنگی مواجه می‌شود (Katouzian, 2012). مطهری در این زمینه تصریح می‌کند که «انعطاف‌پذیری بی‌ضابطه در احکام خانواده، به معنای فروپاشی نظام اخلاقی و اجتماعی اسلام است» (Motahhari, 1979).

در انگلستان، مبانی عرفی و اجتماعی باعث انعطاف‌پذیری بیشتر قوانین شده‌اند. این انعطاف‌پذیری امکان سازگاری با تحولات اجتماعی مانند افزایش نرخ طلاق، تغییر نقش‌های جنسیتی و ظهور اشکال جدید خانواده (مانند خانواده‌های تک‌والدی یا هم‌باشی بدون ازدواج) را فراهم کرده است (Freeman, 2019; Herring, 2021).

پیامدهای اجتماعی و حقوقی

ایران: تأکید بر مبانی شرعی موجب حفظ هویت دینی و فرهنگی جامعه شده است. این امر به تثبیت ارزش‌های اسلامی و اخلاقی کمک کرده، اما در برخی موارد چالش‌هایی در زمینه عدالت جنسیتی و کارآمدی نظام حقوقی ایجاد کرده است. برای مثال، محدودیت‌های زنان در حق طلاق یا ارث می‌تواند با اصول عدالت اجتماعی و برابری جنسیتی در تعارض قرار گیرد (Safaei, 2019).

مصالح واقعی و ثابت انسانی بنا شده‌اند و تغییر آن‌ها بدون توجه به فلسفه وجودی‌شان، به معنای فروپاشی نظام اخلاقی و اجتماعی اسلام خواهد بود» (Motahhari, 1979).

در مقابل، نظام حقوقی انگلستان بر مبانی عرفی، اجتماعی و رویه‌های قضایی استوار است. این مبانی، به دلیل ماهیت پویا و تجربه‌محور خود، احکامی انعطاف‌پذیر و متغیر را پدید آورده‌اند که قابلیت انطباق با شرایط اجتماعی و فرهنگی روز را دارند (Freeman, 2019; Herring, 2021). چنین رویکردی، امکان اصلاح و بازنگری مستمر در قواعد حقوق خانواده را فراهم می‌سازد و به نظام حقوقی اجازه می‌دهد تا پاسخگوی نیازهای متنوع و متغیر جامعه باشد. این انعطاف‌پذیری، هرچند کارآمدی و عدالت اجتماعی را در شرایط نوین ارتقا می‌دهد، اما گاه به تضعیف جایگاه سنتی خانواده و کاهش ثبات هنجاری منجر می‌شود (Cretney, 2003; Hughes, 2017).

این تفاوت بنیادین میان دو نظام حقوقی، صرفاً در سطح نظری باقی نمی‌ماند، بلکه آثار عملی و اجتماعی گسترده‌ای بر زندگی روزمره خانواده‌ها برجای می‌گذارد. در ایران، خانواده‌ها با مجموعه‌ای از قواعد نسبتاً ثابت و غیرقابل تغییر مواجه‌اند که امنیت حقوقی را تقویت می‌کند، اما گاه مانع از انعطاف در برابر شرایط خاص یا تحولات اجتماعی می‌شود. در انگلستان، خانواده‌ها در چارچوب قواعدی زندگی می‌کنند که قابلیت تغییر و انطباق بیشتری دارند؛ این امر می‌تواند به افزایش کارآمدی و عدالت اجتماعی در شرایط نوین منجر شود، هرچند ممکن است ثبات حقوقی را در برخی موارد کاهش دهد (Menski, 2006).

در نهایت، مطالعه تطبیقی نشان می‌دهد که انتخاب مبانی حقوقی — شرعی در ایران و عرفی — اجتماعی در انگلستان — نه تنها مسیر تدوین احکام را تعیین کرده، بلکه کیفیت و کارکرد این احکام در زندگی واقعی افراد و خانواده‌ها را نیز به‌طور مستقیم تحت تأثیر قرار داده است. بدین ترتیب، می‌توان گفت که نظام حقوقی ایران

با تأکید بر ثبات هنجاری و حفظ هویت دینی، در برابر تغییرات اجتماعی انعطاف‌پذیری محدودی دارد؛ در حالی که نظام حقوقی انگلستان با اتکا به مبانی عرفی و اجتماعی، امکان انطباق سریع با تحولات را فراهم می‌سازد، هرچند به قیمت کاهش انسجام سنتی خانواده. این نتیجه‌گیری می‌تواند راهگشای اصلاحات حقوقی و الهام‌بخش سیاست‌گذاری‌های آینده در هر دو نظام باشد؛ اصلاحاتی که باید میان ثبات هنجاری و انعطاف اجتماعی تعادل برقرار سازند.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

مطالعه تطبیقی حقوق خانواده در ایران و انگلستان نشان می‌دهد که رابطه میان مبانی نظری و احکام عملی در هر دو نظام حقوقی، رابطه‌ای ساختاری، بنیادین و تعیین‌کننده است؛ رابطه‌ای که نه تنها در سطح تدوین قواعد حقوقی، بلکه در فرآیند اجرای آن‌ها و در پیامدهای اجتماعی و فرهنگی نیز انعکاس می‌یابد. این ارتباط، در واقع، بیانگر پیوندی دیالکتیکی میان «نظام هنجاری» و «نظام کارکردی» حقوق خانواده است که کیفیت و کارآمدی آن را در هر دو نظام حقوقی تعیین می‌کند.

حقوق خانواده در ایران

در نظام حقوقی ایران، مبانی شرعی و فقهی به‌عنوان منابع اصلی و الزام‌آور، موجب شکل‌گیری احکام نسبتاً ثابت و غیرقابل تغییر شده‌اند. قواعدی چون نکاح، طلاق، حضانت و ارث مستقیماً از نصوص شرعی و منابع فقهی استخراج گردیده و در قالب قانون مدنی و قانون حمایت خانواده تجلی یافته‌اند (Katouzian, 2016; Shahidi, 2012). این ویژگی، ثبات و پیش‌بینی‌پذیری را برای روابط خانوادگی تضمین کرده و به استمرار هویت دینی و فرهنگی جامعه کمک نموده است. با این حال، این مبانی در برخی موارد چالش‌هایی جدی ایجاد کرده‌اند:

محدودیت در تحقق عدالت جنسیتی، به‌ویژه در زمینه حقوق زنان در ازدواج، طلاق و ارث (Safaei, 2019).

نقاط اشتراک و افتراق

با وجود تفاوت‌های بنیادین، دو نظام حقوقی در برخی اصول مشترک‌اند: حمایت از نهاد خانواده به‌عنوان رکن اصلی جامعه، توجه ویژه به حقوق و رفاه کودک، و تلاش برای کاهش آسیب‌های اجتماعی ناشی از فروپاشی خانواده یا اختلافات خانوادگی. اما تفاوت‌های نظری میان دو نظام، به تفاوت‌های چشمگیر در احکام عملی منجر شده‌اند: در ایران، قواعد ارث و حضانت بر اساس نصوص شرعی و اصول فقهی تنظیم شده‌اند؛ در انگلستان، معیارهای عرفی و اجتماعی مانند آزادی اراده و منافع کودک نقش اصلی را ایفا می‌کنند. این تفاوت‌ها نشان‌دهنده دو رویکرد کاملاً متمایز به مفهوم خانواده و جایگاه فرد در آن هستند.

این مطالعه نشان می‌دهد که نگاه تطبیقی می‌تواند ابزار مؤثری برای اصلاح و بهبود قوانین خانواده در ایران باشد. بهره‌گیری از تجربه‌های انگلستان، به‌ویژه در زمینه‌های زیر، می‌تواند به ارتقای کارآمدی و عدالت در نظام حقوقی ایران کمک کند:

برابری جنسیتی در حقوق و تکالیف خانوادگی، با توجه به چالش‌های موجود در نظام ایران.

حمایت گسترده‌تر از کودک با محوریت اصل منافع عالیه او، به‌عنوان معیار تصمیم‌گیری قضایی.

انعطاف‌پذیری قوانین در برابر تغییرات اجتماعی و فرهنگی، با حفظ چارچوب‌های شرعی و فرهنگی.

البته باید توجه داشت که هرگونه اصلاح و تغییر در قوانین خانواده ایران، تنها زمانی موفق خواهد بود که با حفظ مبانی فرهنگی و دینی جامعه همراه باشد. در غیر این صورت، تعارضی جدی با ارزش‌های بنیادین جامعه ایجاد خواهد شد و پذیرش اجتماعی آن دشوار خواهد بود. بدین ترتیب، پیشنهاد می‌شود اصلاحات حقوق خانواده در ایران در چارچوب «اجتهاد پویا» و با بهره‌گیری از تجارب تطبیقی صورت گیرد تا هم ثبات هنجاری حفظ شود و هم کارآمدی اجتماعی ارتقا یابد.

کاهش انعطاف‌پذیری قوانین در برابر تحولات اجتماعی و فرهنگی جدید.

دشواری در انطباق با معیارهای بین‌المللی حقوق بشر و کنوانسیون‌های جهانی حمایت از کودک و زن.

شهید مطهری در این زمینه تأکید می‌کند که «احکام خانواده در اسلام بر پایه مصالح واقعی و ثابت انسانی بنا شده‌اند و تغییر آن‌ها بدون توجه به فلسفه وجودی‌شان، به معنای فروپاشی نظام اخلاقی و اجتماعی اسلام خواهد بود» (Motahhari, 1979). این دیدگاه نشان می‌دهد که اصلاحات در حقوق خانواده ایران باید در چارچوب اجتهاد پویا و با حفظ مبانی شرعی صورت گیرد تا تعارضی با ارزش‌های بنیادین جامعه ایجاد نشود.

حقوق خانواده در انگلستان

در مقابل، حقوق خانواده در انگلستان بر مبانی عرفی، اجتماعی و رویه‌های قضایی استوار است. این مبانی، به دلیل ماهیت پویا و تجربه‌محور خود، احکامی انعطاف‌پذیر و متغیر را پدید آورده‌اند که قابلیت انطباق با شرایط اجتماعی و فرهنگی روز را دارند (Freeman, 2019; Herring, 2021). برای نمونه:

افزایش نرخ طلاق و تغییر نقش‌های جنسیتی در جامعه، منجر به اصلاحات مستمر در قوانین خانواده شده است.

اصل «منافع عالیه کودک» (*Best Interests of the Child*) به‌عنوان معیار اصلی تصمیم‌گیری در موضوعات حضانت و سرپرستی پذیرفته شده است (Cretney, 2003).

اصل آزادی وصیت (*Testamentary Freedom*) در ارث، به افراد امکان می‌دهد تا دارایی‌های خود را بر اساس اراده شخصی تقسیم کنند، برخلاف نظام ایران که مبتنی بر نصوص شرعی است (Hughes, 2017).

این انعطاف‌پذیری، هرچند کارآمدی و عدالت اجتماعی را در شرایط نوین ارتقا می‌دهد، اما گاه به تضعیف جایگاه سنتی خانواده و کاهش انسجام هنجاری منجر می‌شود (Menski, 2006).

پیشنهاده‌ها

برای اصلاح و ارتقای نظام حقوق خانواده

مطالعه تطبیقی حقوق خانواده در ایران و انگلستان نشان می‌دهد که اصلاحات حقوقی در حوزه خانواده، نیازمند رویکردی چندلایه و مبتنی بر تلفیق مبانی نظری با مقتضیات اجتماعی است. پیشنهادهای زیر، با تأکید بر ظرفیت‌های فقهی، اجتهادی و مطالعات تطبیقی، ارائه می‌گردد:

بازنگری در قوانین مربوط به طلاق

ضرورت دارد مقررات موجود در زمینه طلاق با رویکردی عدالت‌محور و مبتنی بر اصل برابری حقوقی زن و مرد مورد بازنگری قرار گیرد. این بازنگری باید شامل ایجاد سازوکارهای حقوقی و قضایی باشد که امکان طرح درخواست طلاق را برای هر دو طرف با شرایط برابر فراهم سازد. در این چارچوب، دادگاه‌ها باید با رعایت اصول دادرسی منصفانه (*Fair Trial*) و تضمین کرامت انسانی طرفین، از بروز تبعیض‌های ساختاری جلوگیری کنند (Freeman, 2019; Safaei, 2019). شهودی مطهری نیز در تحلیل فلسفه طلاق، آن را «ضرورتی اجتماعی برای جلوگیری از استمرار زندگی مشترک زیان‌بار» دانسته و تأکید می‌کند که «اسلام با پذیرش اصل طلاق، درصدد ایجاد تعادل میان آزادی فردی و مصالح اجتماعی است» (Motahhari, 1979).

تقویت اصل منافع عالیه کودک در تصمیمات حضانت در تمامی دعاوی مربوط به حضانت، باید اصل بنیادین «منافع عالیه کودک» (*Best Interests of the Child*) به‌عنوان معیار اصلی تصمیم‌گیری مورد توجه قرار گیرد. این اصل نه تنها شامل نیازهای مادی کودک است، بلکه ابعاد روانی، اجتماعی و تربیتی او را نیز در بر می‌گیرد (Herring, 2021). بنابراین، دادگاه‌ها و نهادهای ذی‌ربط باید با بهره‌گیری از نظر کارشناسان روان‌شناسی، مددکاری اجتماعی و علوم تربیتی، تصمیماتی اتخاذ کنند که رشد متوازن و سلامت روحی و اجتماعی کودک تضمین شود. در ایران، این امر

نیازمند بازنگری در قواعد حضانت و ولایت قهری است تا حقوق کودک به‌عنوان سوژه‌ای مستقل و دارای شخصیت حقوقی مورد حمایت قرار گیرد (Katouzian, 2012).

اصلاح قواعد ارث با رویکرد کاهش تبعیض‌های جنسیتی قواعد ارث در نظام حقوقی ایران مبتنی بر نصوص شرعی و فقه امامیه است (Tabatabaei, 1995). با این حال، می‌توان با بهره‌گیری از ظرفیت‌های فقهی و اجتهادی، راهکارهایی برای کاهش تبعیض‌های جنسیتی در این حوزه ارائه داد. هدف آن است که ضمن حفظ اصول شرعی، عدالت اجتماعی و برابری نسبی میان زن و مرد در تقسیم ارث تقویت شود و زمینه‌های نابرابری اقتصادی کاهش یابد. مطهری در این زمینه تصریح می‌کند که «تفاوت در سهم الارث زن و مرد نه ناشی از تبعیض، بلکه مبتنی بر تقسیم مسئولیت‌های اقتصادی و اجتماعی میان آنان است» (Motahhari, 1979). با این حال، بازاندیشی در این قواعد می‌تواند به ارتقای عدالت توزیعی و کاهش شکاف‌های اقتصادی کمک کند.

ایجاد سازوکارهای حمایتی و مشاوره‌ای برای خانواده‌ها

فروپاشی خانواده یکی از چالش‌های جدی اجتماعی است که آثار زیان‌بار روانی و اقتصادی بر اعضای خانواده، به‌ویژه کودکان، برجای می‌گذارد. برای کاهش این آسیب‌ها، لازم است نهادهای مشاوره خانواده و مراکز حمایت اجتماعی توسعه یابند و خدمات تخصصی در زمینه روان‌شناسی، مشاوره حقوقی و حمایت مالی به خانواده‌ها ارائه دهند (Hughes, 2017). این سازوکارها می‌توانند نقش مهمی در پیشگیری از بحران‌های خانوادگی و بازتوانی افراد آسیب‌دیده ایفا کنند. در ایران، ایجاد چنین نهادهایی باید با حمایت قانونی و بودجه عمومی همراه باشد تا کارآمدی آن تضمین گردد.

در این راستا، بهره‌گیری از تجارب انگلستان در زمینه برابری جنسیتی، حمایت از کودک و انعطاف‌پذیری قوانین می‌تواند الهام‌بخش اصلاحات حقوقی در ایران باشد، مشروط بر آنکه این اصلاحات با مبانی فرهنگی و دینی جامعه سازگار گردد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Family law constitutes one of the most fundamental domains of private law because it regulates the legal, moral, economic, and social relations through which the family is formed, maintained, transformed, and dissolved. A comparative study of family law in Iran and England is particularly significant because these two legal systems rest on markedly different theoretical foundations: Iranian family law is primarily grounded in Imami jurisprudence, Islamic legal doctrine, and codified civil law, whereas English family law has developed through Common Law, statutory reform, judicial precedent, and secular social policy. This distinction affects not only the sources of law but also the practical rules governing marriage, divorce, custody, maintenance, inheritance, and the distribution of property. In the Iranian legal system, the family is generally understood as a morally and religiously significant institution whose legal regulation must preserve social order, religious values, and the stability of kinship relations (Katouzian, 2012; Shahidi, 2016). In contrast, English family law increasingly reflects liberal values such as individual autonomy, gender equality, child welfare, and judicial flexibility, particularly through the centrality of case law and parliamentary reform (Freeman, 2019; Herring, 2021). Therefore, the central concern of this study is to examine how theoretical

توسعه مطالعات تطبیقی در حوزه حقوق خانواده

یکی از راهکارهای مؤثر برای ارتقای قوانین داخلی، گسترش پژوهش‌های تطبیقی میان نظام‌های حقوقی مختلف است. بررسی تجربه‌های موفق کشورهای دیگر در زمینه حقوق خانواده، می‌تواند زمینه‌ساز اصلاح و بهبود قوانین داخلی شود (Menski, 2006). این مطالعات تطبیقی نه تنها موجب ارتقای علمی و دانشگاهی می‌گردد، بلکه به سیاست‌گذاران و قانون‌گذاران کمک می‌کند تا با دیدی جامع‌تر و مبتنی بر شواهد، تصمیمات اصلاحی اتخاذ نمایند.

foundations shape practical legal rules and how these rules influence justice, efficiency, and protection within family relations.

The theoretical foundations of Iranian family law are deeply connected to Islamic jurisprudence and the normative framework of Sharia. Rules concerning marriage, divorce, custody, maintenance, and inheritance are not merely technical legal provisions but are viewed as expressions of a broader moral and religious order. The Civil Code and family legislation have incorporated many principles derived from Imami jurisprudence, which explains the relative stability and doctrinal continuity of Iranian family law (Emami, 2013; Safaei, 2019). Marriage, for example, is treated both as a legal contract and as a religiously meaningful institution, while concepts such as dower, maintenance, obedience, and guardianship reflect jurisprudential understandings of reciprocal rights and duties within the family (Shams, 2016; Shiravi, 2016). The philosophical foundation of this model emphasizes the preservation of the family, the realization of moral order, and the protection of social interests. Thinkers in Iranian legal thought have also emphasized that family law cannot be fully understood apart from its ethical and religious foundations, since its rules aim to regulate not only external conduct but also responsibility, loyalty, and social cohesion (Katouzian, 1986; Motahhari, 1979). Accordingly, the Iranian model prioritizes

normative stability, continuity of religious values, and the institutional protection of the family.

By contrast, the theoretical foundations of English family law are rooted in the historical development of Common Law, statutory intervention, equity, and modern human rights-oriented reasoning. Although the Church historically influenced marriage and family relations, contemporary English family law is predominantly secular and shaped by social realities, judicial interpretation, and legislative reform (Cretney, 2003; Smith, 2019). The law has gradually moved away from rigid status-based family structures toward a more flexible model that recognizes personal autonomy, equality between spouses, and the independent rights of children. In matters such as divorce, custody, and financial arrangements, English courts rely heavily on principles of fairness, welfare, and contextual assessment rather than predetermined religious rules (Herring, 2021; Hughes, 2017). The principle of the best interests of the child has become a central criterion in judicial decision-making, demonstrating the shift from parental authority to child-centered adjudication (Freeman, 2019; Mousavi Bojnourdi, 2013). Similarly, the division of assets after divorce is guided by equity, needs, contribution, and fairness, showing that English family law gives courts considerable discretion to adapt legal outcomes to the circumstances of each case (Johnson, 2020; Menski, 2006). This flexibility is one of the defining features of the English model.

The comparative analysis shows that the differing foundations of the two systems produce different practical outcomes. In Iran, the religious and jurisprudential basis of family law results in rules that are relatively fixed, text-based, and institution-centered. For example, divorce has historically been linked to the husband's legal authority, although statutory reforms have introduced

mechanisms such as judicial divorce, mandatory registration, and recognition of hardship-based claims by women (Safaei & Emami, 2014; Shahidi, 2016). Custody and guardianship are also distinguished, with custody concerning daily care and guardianship concerning legal authority, especially over financial and major personal matters (Emami, 2013; Jafari Langroudi, 2011). In inheritance, gender-based differences remain strongly connected to religious texts and the broader jurisprudential distribution of economic responsibilities within the family (Motahhari, 1995; Tabatabaei, 1995). In England, by contrast, divorce is based on a more equal and secular understanding of marital breakdown, custody is determined primarily through child welfare, and financial consequences are shaped by judicial discretion and fairness (Freeman, 2019; Herring, 2021). Thus, while Iran emphasizes normative continuity and religious legitimacy, England emphasizes adaptability, equality, and responsiveness to changing social conditions. Despite these differences, the two legal systems also share important objectives. Both systems seek to protect the family as a central social institution, reduce the harmful consequences of marital breakdown, and safeguard children's welfare. Iranian law pursues these goals through religiously grounded duties, codified rules, and judicial supervision, whereas English law pursues them through secular legal principles, specialized family courts, and flexible judicial remedies (Cretney, 2003; Katouzian, 2008). Both systems also recognize that family disputes cannot be treated as ordinary private conflicts because they involve vulnerable parties, long-term social consequences, and public interests. However, the methods by which these objectives are pursued differ significantly. The Iranian system tends to protect the family through stability, duty, and normative hierarchy, while the English system

tends to protect family members through individual rights, welfare analysis, and judicial balancing (Hughes, 2017; Menski, 2006). This contrast demonstrates that the relationship between foundations and rules is not merely theoretical; it directly shapes legal remedies, access to justice, gender relations, child protection, and the practical experience of family members within each legal order.

In conclusion, the comparative study of Iranian and English family law reveals that the foundations of a legal system decisively shape its rules, institutions, and social consequences. Iranian family law, by relying on religious jurisprudence and codified legal principles, offers stability, continuity, and strong institutional protection of the family, but it may face challenges in adapting to rapid social change and contemporary demands for gender equality. English family law, by relying on Common Law, statutory reform, judicial discretion, and secular social values, provides flexibility and responsiveness, but it may also face concerns regarding the weakening of traditional family structures and the unpredictability of discretionary adjudication. A balanced reform approach, particularly for Iranian family law, should not involve simple imitation of foreign models; rather, it should draw on comparative insights while preserving cultural, religious, and normative identity. Such an approach can strengthen child protection, improve procedural fairness, enhance gender justice, and increase the efficiency of family adjudication. Ultimately, comparative family law is valuable not because it replaces one system with another, but because it reveals how different legal traditions solve similar human problems and how each system can refine its own rules in light of broader legal experience.

References

- Cretney, S. (2003). *Family Law in the Twentieth Century: A History*. Oxford University Press.
- Emami, S. H. (2013). *Civil Law, Volume 5: Family* (Vol. 5). Islamieh Publications.

- Freeman, M. (2019). *Family Law*. Oxford University Press.
- Herring, J. (2021). *Family Law*. Palgrave Macmillan.
- Hughes, J. (2017). *Family Law and Human Rights*. Cambridge University Press.
- Jafari Langroudi, M. J. (2011). *Legal Terminology*. Ganj-e Danesh.
- Johnson, L. (2020). Comparative Family Law. *Cambridge Journal of Law*, 15(2), 120-145.
- Katouzian, N. (1986). *Philosophy of Law, Volume 1* (2nd ed., Vol. 1). Behnashr Publications.
- Katouzian, N. (2008). *Family Law in Iran*. Enteshar Publishing Company.
- Katouzian, N. (2012). *Family Law*. Ganj-e Danesh Publications.
- Menski, W. (2006). *Comparative Law in a Global Context: The Legal Systems of Asia and Africa*. Cambridge University Press.
- Motahhari, M. (1979). *The Legal System of Women in Islam*. Sadra Publications.
- Motahhari, M. (1995). *The Legal System of Women in Islam*. Sadra.
- Mousavi Bojnourdi, S. M. (2013). A Comparative Study of Child Custody in Iranian Law and International Instruments. *Legal Journal of Justice*, 15(2), 77-102.
- Safaei, S. H. (2019). *Family Law*. University of Tehran Press.
- Safaei, S. H., & Emami, A. (2014). *Family Law*. Mizan.
- Shahidi, M. (2016). *Family Law in the Iranian Legal System*. Majd Publications.
- Shams, A. (2016). Jurisprudential Foundations of Family Law. *Legal Journal of Justice*, 12(3), 45-67.
- Shiravi, A. (2016). *Family Law: Marriage, Divorce, and Children*. SAMT Publications.
- Smith, J. (2019). *Family Law in England*. Oxford University Press.
- Tabatabaei, S. M. H. (1995). *Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an*. Islamic Publications Office.